

تعریف معنویت‌گرایی جدید

جرج د. کریسایدز^۱

باقر طالبی دارابی

در این نوشتار برآنم که به یک پرسش به ظاهر پیش‌پا افتاده که پیش از این بارها عالمان جنبش‌های نوپدید دینی از آن بحث کرده‌اند، پاسخ گویم. یک جنبش نوپدید دینی چیست؟ به رغم این واقعیت که در بی‌شماری از سخنرانی‌ها از جمله دو سخنرانی از همین نویسنده (۱۹۹۴ و ۱۹۹۹) از این موضوع سخن به میان آمده اما من معتقدم که تا کنون تعریف مناسبی از آن ارائه نشده است.

این پرسش به دلایل مختلف مهم است: یکم، کسانی از ما که واحدهایی را درباره جنبش‌های نوپدید دینی تدریس می‌کنیم باید در قبال انتخاب این موضوع توجیهی مناسب داشته باشیم و مؤلفه‌هایی را تقریر کنیم تا دانشجویان به روشنی دریابند که کدام جنبش‌ها موضوعاتی قابل اعتنا برای تحقیقاتشان هستند و کدام یک از حوزه موضوع مورد نظر آنها خارج‌اند. دوم، استفاده از تعریفی که بتواند پاسخی قانع‌کننده به سازمان‌ها و جنبش‌هایی بدهد که نسبت به قرار گرفتن خود در زیر چتر «جنبش‌های نوپدید دینی» اعتراض دارند، مهم است. اینان خود را نوپدید نمی‌دانند. برای نمونه جنبشی مثل ISKCON مدعی است که قدیمی‌ترین دین دنیاست که از وداهای باستانی و داستان‌های

۱. جرج د. کریسایدز (George D. Chrissydes) استاد دانشگاه ولورهمپتون (Wolverhampton) این مقاله را در چهارمین کنفرانس بین‌المللی برگزار شده از سوی مرکز مطالعات ادیان جدید، ارائه کرده است. کنفرانس مزبور از تاریخ ۲۹ تا ۳۱ آگوست ۲۰۰۰ در شهر ریگا در کشور لتونی برگزار شد.

زندگی کریشناسر بر آورده است و تاریخ آن بنا به این ادعا به ۳۰۰۰ سال قبل از میلاد بر می‌گردد. قدیسان ایام اخیر و شهود یهوه به ترتیب مدعی هستند که از سنت‌های کلیسا که خدا به آدم عطا کرده است و از مسیحیت قرن نخست کشفی دوباره داشته‌اند. حرفه‌ای‌های ویپاسانا^۱ مدعی‌اند که مراقبه فکری را خود بودا تعلیم داده و به عمل درآورده است. بهائیت بر این امر پای می‌فشارد که جزو «جنبش‌های نوپدید دینی نیست، بلکه یک دین زنده جهان است».

سوم، جنبش ضدفرقه‌ای^۲ بر اینکه اصطلاح «جنبش‌های نوپدید دینی» تنها تعبیری زیبا از «فرقه‌ها» است تأکید دارد، اما این جنبش‌ها به گونه‌ای قابل درک می‌توانند احساس کنند که همین اصطلاح به ظاهر بی‌خطر و خنثی آنها را در کنار دسته‌ای دیگر از جنبش‌های دینی یا شبه دینی قرار داده است که تا حدودی یک دسته‌بندی ناصواب می‌باشد. چندی پیش نگارنده برخی از دانشجویان را برای تحقیق آخر هفته به لندن برد و در معبد صلح نیوونزون میوهوجی^۳ حضور پیدا کرد. زمانی که یکی از راهبه‌ها متوجه شد که کلیسای اتحاد^۴ نیز در برنامه گنجانده شده است، ضمن اهانت به آن کلیسا بر این نکته اصرار ورزید که در جایی که کسانی مانند مون‌ها^۵ حضور دارند، آنجا هیچ احترامی ندارد. تلاش‌ها برای قانع ساختن او نسبت به اینکه یکی از اهداف همین دیدارهای تحقیقاتی شناخت تفاوت شکل‌های جدید معنویت است، بی‌فایده بود. این اتفاق نیاز ما به ارائه یک تعریف روشن از جنبش‌های نوپدید دینی را که فاقد ارزش‌دآوری باشد روشن می‌سازد.

به طور کلی این رسانه‌ها و جنبش ضدفرقه‌ای بودند که در تعریف «مفهوم فرقه» مداخله کردند. گروه‌هایی چنان ناهمگون مانند کلیسای اتحاد،^۶ کلیسای علم‌شناسی،^۷ دارالتعلیم ارهارد،^۸ مراقبه متعالی،^۹ وفاداران به عهد،^{۱۰} برنامه‌ریزان اضطراب‌زبانی،^{۱۱} شهودیهوه و جنبش احیای ده فرمان خدا^{۱۲} همگی برجسب رسانه‌ای «فرقه» را پذیرا

1. Practitioners of Vipassana

2. Anti-cult Movement (Acm)

3. Nipponzon Myohoji

4. Unification Church

5. moosies

6. Unification Church

7. The Church of Scientology

8. Erhard Seminar Training (Est)

9. Transcendental Meditation (TM)

10. Promise Keepers

11. Neuro-Linguistic Programmers

12. The Movement for the Restoration of the Ten Commandments of God

شدند؛ جنبش ضدفرقه‌ای از این نیز فراتر رفت و سازمان‌های ضدفرقه‌ای مسیحی جهانی‌گرایان توحیدی،^۱ دانجوان‌ها و دراگون‌ها،^۲ برخی اشکال درمان بدیل و گروه بسیار جدید پوکهون (ریچاوت تراست، ۲۰۰۰) را نیز به این دسته‌بندی افزود. با مطالعه اسناد نوشتاری ضدفرقه‌ای به سختی می‌توان به یک ارتباط منطقی میان این دسته از جنبش‌ها که گفته می‌شود مورد عفو و بخشش‌گرایش ضدفرقه‌ای واقع شده‌اند، دست یافت: مفهوم «فرقه» ظاهراً فقط شامل دسته‌ای از سازمان‌ها و جنبش‌هایی می‌شود که تا حدودی مبهم و در ظاهر، متفاوت هستند. شکی نیست که مخالفان فرقه‌ها در انتخاب اهداف خویش به‌گونه‌ای چشمگیر سردرگم‌اند.

من معتقدم که برخی از مخالفان مسیحی فرقه‌ها به اشتباه تقریباً هر آنچه را که (به احتمال قوی بازهای کودکانه‌ای هستند که در آنها نقش‌های بازی تخیلی‌اند) و از نظر آنها مخالف پروتستان‌تیزم انجیلی است، «شیطانی» خواندند و با این حساب هر مفسری می‌تواند به این نتیجه برسد که از هر ده نفر انگلیسی در سال ۱۹۹۵ یک نفر در نمان شیطان‌پرست است (به نقل از هاروی کاکس، ۱۹۵). محورهای دیگر مورد نقد ظاهراً بیشتر به مهارت‌های زندگی (برنامه‌ریزی برای رفع اضطراب زبانی)، انواع درمان‌های جایگزین (رئیک،^۳ هموپاتی،^۴ طب سوزنی^۵) و اجزای غیب‌گویانه (تاروت،^۶ طالع‌بینی،^۷ بیوریتمی^۸) برمی‌گردد. حتی برخی اجزای جنبش ضدفرقه‌ای به تأیید مرتبه‌ای از تنوع در میان «فرقه‌ها» تمایل نشان دادند؛ در بریتانیا هم‌اکنون مرکز اطلاع‌رسانی فرقه‌ها^۹ و مرکز منابع و اطلاعات رفتار خانواده^{۱۰} میان «فرقه‌های دینی» و «فرقه‌های روان‌درمانی» تمایز قایل می‌شوند (هاورث، ۱۹۹۴، FAIR، ۱۹۹۴).

به یقین در اینجا باید میان این جنبش‌ها و سازمان‌های تمایزی را قائل شد تا هر کس از روی ضابطه بتواند آنها را دین یا حتی «دینی»، و جنبش‌هایی را نیز صرفاً ارائه‌کننده «ابزارهای زندگی» تلقی نماید. در هر حال من شک دارم که این مفاهیم دوقلوی «فرقه‌های دینی» و «فرقه‌های روان‌درمانی» تمام موضوعی را که جنبش ضدفرقه‌ای

1. Unitarian Universalists

2. Dragons and Dungeons

3. Reiki.

4. Homeopathy

5. Acupuncture

6. Biorhythms

7. Astrology

8. Biorhythms

9. The Cult Information Center (CIC)

10. Family Action Information and Resource (FAIR)

می‌خواهد، پوشش دهد. ای.اس.تی^۱ و تی.ام.^۲ و تاروت و بنیاد امین^۳ و مدرسه علم اقتصاد و بیورهایم‌ها ظاهراً به درستی در یکی از این دو دسته جای نمی‌گیرند. اما طراح تعریفی که از نظر علمی درست و با تمام آنچه جنبش ضدفرقه‌ای در نظر دارد، موافق باشد، ضرورتی ندارد. به نظر من در عین حال که یک تعریف تقریباً جامع، محققان دانشگاهی را قادر خواهد ساخت تا با جنبش ضدفرقه‌ای به بحث بنشینند و از این طریق اصلاحیه‌هایی را در کزتابی‌ها و هشدارهای این جنبش اعمال کنند، اما در این روزها شایسته دانشمندان آن است که ابراز دارند که فلان حوزه‌ها خارج از تخصص آنها است. بنابراین تعریفی مناسب از جنبش‌های نوپدید دینی ما را وامی‌دارد تا بار سامان‌دهی حد و مرزها را به دوش بکشیم و برخی جنبش‌ها (نمونه‌هایی روشن مانند پوکمان، دانجون‌ها و دراگون‌ها) را از گستره دلمشغولی‌های خودمان خارج سازیم و احتمالاً تأیید کنیم که جنبش‌های دیگری که تاکنون به عنوان جنبش‌های نوپدید دینی تلقی شده‌اند، همچنان باید همان‌طور تلقی شوند.

برخی تعریف‌های ارائه شده

جان سالیبا^۴ در کتابش چشم‌اندازهای جنبش‌های نوپدید دینی^۵ (۱۹۹۵) سه نوع تعریف را مورد توجه قرار می‌دهد که بنابر ویژگی‌ها عبارت‌اند از: ۱. الاهیاتی؛ ۲. روان‌شناختی؛ ۳. جامعه‌شناختی. به نظر من تعریف نوع اول تعریفی است که دو ضد فرقه مسیحی، یعنی مک‌دول و استوارت ارائه کرده‌اند:

فرقه عبارت است از گروهی از مردم که باورهایش را بر جهان‌بینی یک رهبری انحصاری استوار می‌سازد که همیشه آموزه‌های اصلی مسیحیت را آن‌گونه که از کتاب مقدس به دست می‌آید، رد می‌کند.^۶

مشکلات چنین تعریفی کاملاً روشن است. موضوع روشن آن موجب می‌شود تا دیگر ادیان سنتی جهان [به جز مسیحیت]، ادیان دیاسپورا و نهادهای عرفی‌گرا مانند مارکسیسم و اومانیسم را دربرگیرد. علاوه بر این که در میان دیگر جنبش‌ها، شهود یهوه،

1. EST

2. TM

3. Emin Foundation

4. John Saliba

5. *Perspectives on New Religious Movements* (1995)

6. McKeown and Stewart, 1992, p15.

کریستادلفیان^۱ و پنجاهه‌گرایان «تنها عیسی»^۲ چه بسا ادعا کنند که ما بر آموزه‌های اصلی، آن‌گونه که در کتاب مقدس تعلیم داده شده است، تکیه داریم و در عین حال کلیساهای سخت‌اندیش را متهم کنند که عقایدی نظیر تثلیث و فناپذیری روح را به جای رستاخیز بدن و غیره بر مسیحیت تحمیل کرده‌اند؛ در حالی که طرح این پرسش که کتاب مقدس به واقع چه چیزهایی را درباره این آموزه‌ها تعلیم می‌دهد پرسشی بجا و مشروع است، اما این نوع بحث را باید در عرصه‌های دیگر مطرح ساخت. شخصیت‌های علمی و گروه‌های عرفی‌گرای دیدبان فرقه احتمالاً نخواهند توانست با تعریفی که برخی آموزه‌های خاص دینی را پیش‌فرض گرفته و اعلام کرده است که این آموزه‌ها در بستر مسیحیت ثابت‌اند، کار کنند.

تعریف‌های روان‌شناسان در پیوند با سلطه روان‌شناختی‌ای است که بنا به ادعا، رهبران یا سازمان‌های جنبش‌های نوپدید دینی نسبت به جست‌وجوگران حقیقت و اعضا از آن برخوردارند. بنا به نقل سالیبا، از فیلیپ کوشمان،^۳ وی ویژگی‌های یک «فرقه» را چنین بیان می‌کند:

۱. فرقه را رهبری فرهمند کنترل می‌کند که او را خدا یا کسی می‌پندارند که حامل یک پیام انحصاری از خداست و همین ویژگی او را بالاتر از دیگران قرار می‌دهد؛
۲. مروج این عقیده است که تنها یک عقیده درست و یک راه درست برای تحقق آن عقیده وجود دارد؛
۳. وفاداری بی‌چون و چرا و اطاعت محض را نسبت به عقاید انحصاری و احکام و شیوه‌های تمامیت‌خواه مطالبه می‌کند؛
۴. روش‌های کنترل ذهن را به کار می‌برد؛
۵. اغواگری و فریب را به هنگام جذب هوادار و، در مواجهه با جهان بیرون به کار می‌بندد؛
۶. به طور ساختاری قدرت کار و ثروت اعضا را به خدمت می‌گیرد؛
۷. اعضایی را که با گروه مخالفت کنند یا آن را ترک نمایند مورد حمله قرار می‌دهد یا تحریم می‌کند.^۴

1. Christadelphians

2. 'Jesusonly' Pentecostals

3. philip Cushman

4. saliba, 1995, p.5

البته این گونه تعریف‌ها هوشیارانه فرض را بر این قرار می‌دهند که «فرقه‌ها» به خاطر ارتکاب شست‌وشوی مغزی و افساد روان‌شناختی حقیقتاً مجرم هستند. کافی است که بگویم این ادعاها برخلاف یافته‌های علمی‌ترین تحقیقات هستند: تنها تنی چند از روان‌شناسان و روان‌پزشکان (مثل سینگر^۱ و لیفتون^۲) از نظریه کنترل ذهن حمایت می‌کنند. نشانه‌هایی که این تعریف‌ها برای معرفی رویکرد فرقه‌ها مسلم گرفته‌اند اگر نگویم هیچ، اما خیلی اندک به این واقعیت توجه نشان دادند که ادیان جدید در طی زمان تغییر می‌کنند. در زمان‌های اخیر ما شاهد مرگ شماری از رهبران جنبش‌های نوپدید دینی بودیم: پرابهوپادا^۳ در ۱۹۷۷، اوشو (راجنیش)^۴ در ۱۹۸۵، ال ران هوبارد^۵ در ۱۹۸۶ و موسی بزگ^۶ در ۱۹۹۴. با گسترش ادیان جدید، احتمال دسترسی تحقیقات جدید به رهبرانی که معمولاً دیگر غیرقابل دسترسی شده‌اند بسیار ضعیف می‌شود، اگرچه اینان بدون شک می‌شنوند که گروه درباره آنها با چه احترامی سخن می‌گوید. یک نظریه احتمالی درباره رهبران فرهند این است که به همراه رشد یک جنبش، فرهمندی متعلق به رهبر به تدریج به پیروان وی منتقل می‌شود. تردید در این است که آیا فرهمندی می‌تواند به روشنی به یک رهبر احتمالاً «فرهند» کمک کند: فرهمندی بیش از آنکه به رهبر تکیه داشته باشد به پیروی از رهبر وابسته است. (فهم مطلب آسان‌تر خواهد بود اگر بگویم من نیز دارای فرهمندی هستم، اما هیچ کس آن را به رسمیت نمی‌شناسد!) بنابراین، مفیدتر آن است که مانند وبر^۷ عمل کنیم و از «روزمره ساختن فرهمندی» سخن بگویم و تصدیق کنیم که عامل «فرهمندی بخشی گروه» در تثبیت جلال و عظمت یک رهبر نسبت به هر «جذاییت شخصی»، اگر وجود داشته باشد، با اهمیت تر است.

من درباره تعریف‌های جامعه‌شناسانه به تفصیل در کتابم کاوشی در ادیان جدید^۸ سخن گفته‌ام. این گونه تعریف‌ها اساساً بر سنخ‌شناسی‌های مطرح‌شده از سوی وبر، بکر^۹، ترولتس^{۱۰} و یینگر^{۱۱} درباره کلیسا، مذهب، کیش و فرقه استوار هستند. بخشی از مشکلات این سنخ‌شناسی ارائه یک تعریف جامع و حداقلی از «فرقه» است که می‌تواند از فهم‌های مختلفی حکایت کند: گروهی که بر تجربه عرفانی (تجربه عرفانی مورد نظر

1. singer

2. lifton

3. prabhupada

4. Osho(Rajneesh)

5. L. Ron Hubbard

6. Moses Berg

7. Weber

8. *Exploring New Religions*

9. Beker

10. Troeltsch

11. Yinger

تروئش که تفاوت فاحشی با کیش دارد) مبتنی است یا گروهی که بیش از آنکه از یک مذهب نهادینه شده خارج باشد از دین و فرهنگ حاکم بیرون است (مطابق نظر بینگر). مشکل فراتر و در عین حال مهم‌تر این است که جنبش‌های نوپدید دینی گوناگون دارای مراتب گوناگونی از سازمان و انسجام هستند که از کلیسای اتحاد و کلیسای علم‌شناسی که زنجیره فرمان آنها روشن، و اعمال آنها به طور دقیق تبیین شده است تا واسطه‌هایی که اعمالشان متفاوت و فاقد سازمان نهادی هستند، طبقه‌بندی می‌شوند.

من امیدوارم در آنچه در پی می‌آید راهی را برای درک مفهوم جنبش‌های نوپدید دینی باز نمایم. باید روشن سازم که اصطلاح مزبور از سه بخش روشن تشکیل شده است: «جنبش»، «نوپدید» و «دینی»؛ درباره جدیدبودن باید گفت که انبوه نوشته‌های اخیر واژه «جدید» را مربوط به مقاطع مختلفی دانسته‌اند: بعد از جنگ جهانی دوم (کلارک ۱۹۸۷)، بعد از دهه ۱۹۵۰ (بارکر ۱۹۸۹)، دهه‌های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ (ملتون^۱ و مور ۱۹۸۲؛ بکفورد^۳ ۱۹۸۵؛ نلسون ۱۹۸۷). این چارچوب‌های زمانی به دلایل مختلف مشکل‌آفرین‌اند؛ اگر این مقاطع به زمان پیدایش این سازمان‌ها مربوط است باید دانست که تعداد نسبتاً اندکی از آنها بعد از جنگ جهانی دوم به وجود آمده‌اند. اگر نقطه برش را دهه ۱۹۵۰ بدانیم کلیسای اتحاد و کلیسای علم‌شناسی مشمول این جنبش قرار خواهند گرفت، اما ویپاسانا (که در سال ۱۹۱۴ بازیابی شد)، کریشنا مورتی (که هویت مستقل خود را به عنوان یک رهبر روحانی در سال ۱۹۲۹ تثبیت کرد)، سوکاگاکای (که در سال ۱۹۳۰ بنیاد نهاده شد)، برهماکوماریس (۱۹۳۸) و راه بین‌المللی (۱۹۴۲) به وضوح از این رده خارج می‌شوند. همچنین در نظر گرفتن تاریخ ورود دین به غرب به عنوان معیار تعریف، کاری ناصواب است. نه تنها این قضیه که چندین جنبش نوپدید دینی (مانند پیروان مکتب خودشناسی یوگاناندا) پیش از جنگ به غرب آمده‌اند. البته این نیز مورد تصدیق است که دین‌های بزرگ جهان (به غیر از مسیحیت) در اصل بعد از جنگ به اروپا وارد شدند. مرجع قراردادن غرب از این جهت نیز نادرست است که پدیده جنبش‌های نوپدید دینی پدیده‌ای جهانی است که صرفاً غربیان را تحت تأثیر قرار نداده است. جنبش نو بنیاد احیای ده فرمان خدا جای زیادی را در رسانه‌ها و حلقه‌های ضد فرقه‌ای به خود اختصاص داده است؛ با اینکه هیچ‌گاه در پی تأثیرگذاری بر غرب نبوده و کاملاً

روشن است که هیچ غربی‌ای را نمی‌شناسیم که ترک دین کرده، به آن پیوسته باشد. به این دلایل من نیز هم‌نظر با روبرت اس. الوود و هری بی. پارتین معیار لیبرال‌تر تقریباً ۱۵۰ سال (به طور تقریبی) را ترجیح می‌دهم تا با کمی انعطاف جنبش‌هایی مانند شهود یهوه، قدیسان آخر الزمان، کرایستادلفیان‌ها، علم مسیحی و تئوزوفی وارد شوند، اگرچه در آن، شوئیڈنبرگ‌ها یا کوئیگرها نمی‌گنجد (یکی از همکاران اخیراً یک دوره زمانی ۲۰۰ ساله را پیشنهاد کرد تا داخل بودن اینها را توجیه کند). این پیشنهاد می‌تواند تحقیقات علمی معتبر را با آنچه جنبش ضدفرقه‌ای و رسانه‌ها می‌گویند، همسو سازد.

در تعریف یک فرقه، به رسمیت شناخته‌نشدن آن از سوی دین اصیل مربوط به آن (در صورتی که وجود داشته باشد) نیز مهم است. درباره شهودیهوه، قدیسان ایام اخیر، کرایستادلفیان‌ها و کلیسای اتحاد باید گفت که هویت مسیحی ادعایی آنها محل نزاع است. برخی از جنبش‌های نوپدید دینی خود را با دین اصیل نامرتب می‌دانند؛ مانند مورمون‌ها و شهود یهوه که بر این نکته اصرار دارند که مسیحیت کنونی در همان دوران آغازین تحریف شده است و شهود یهوه تنها تجلی حقیقی آن ایمان هستند که باقی مانده‌اند. در مقابل، برخی از جنبش‌های نوپدید دینی، مانند کلیسای اتحاد خود را جزئی از دین اصیل می‌دانند، اما مدعی آنند که طرد یا اخراج شده‌اند.

تعداد اندکی از سازمان‌ها یا جنبش‌ها در تعریف «جدید» می‌گنجد، اما با این همه تمایل دارند که گروه‌های گوناگون مورد علاقه آنها را نادیده بگیرند؛ یک نمونه می‌تواند جهانی‌گرایان توحیدی باشد که از ادغام توحیدگرایان و جهانی‌گرایان آمریکا و کانادا در سال ۱۹۶۱ پدید آمده است؛ نمونه دیگر پنجاه‌گرایی است که هیچ مدرک واقعی‌ای در دست نیست که پیروانش احیاکنندگان یک عمل باستانی هستند که در عید پنجاهه بعد از مرگ و رستاخیز عیسی مسلم گرفته شده است؛ در واقع این امر برای مسیحیانی که در پی برقراری ارتباط میان این گفته‌های پرشور و حرارت، و تجربه پنطاکاست اولیه بودند و در عوض از «تعمید آتش» یا «تعمید روح» سخن می‌گویند، چندین دهه زمان برد. اگرچه می‌توان بر استثنا کردن اینها دلیل ارائه کرد؛ به این صورت که بگوییم توحیدگرایان و جهانی‌گرایان هر دو از تاریخی دیرپای برخوردارند و پنجاه‌گرایی بر حفظ یک عقیده از میان آموزه‌های مسیحی تأکید دارد، اما این می‌تواند یک تمرین سودمند برای دانشمندان ادیان جدید باشد تا در نظر بگیرند که آیا حد و مرزهای موضوع مورد پژوهش آنها نیازمند تعریف مجدد است یا خیر؟

دین چیست؟

لازم است از سرشت دینی (واقعی یا فرضی) سازمان‌ها و جنبش‌هایی که با عنوان جنبش‌های نوپدید دینی معرفی می‌شوند، سخن به میان آورم. نقدی مشترک که به تمام جنبش‌های نوپدید دینی وجود دارد این است که آنها «ادیان ساختگی»^۱ یا به تعبیری درست‌تر سازمان‌هایی تجاری یا سیاسی هستند که به وضوح وانمود می‌کنند که دین هستند تا از این طریق از امتیازاتی نظیر معافیت مالیاتی و آزادی مذهبی برخوردار شوند. بدینسان تأکید دارند که تصمیم یک سازمان مبنی بر ادعا یا عدم ادعای هویت دینی بر مصلحت‌اندیشی استوار است؛ از این روگاهی گفته می‌شود که طرفداران علم‌شناسی از هویت دینی دم می‌زنند تا از بهره‌های مالیاتی یا دیگر امتیازات آزادی مذهبی برخوردار شوند. این در حالی است که اهداف تی. ام تأمین و تضمین کارکرد مهارت‌های آن نهاد در مدرسه‌های آمریکایی بود، مهارت‌هایی که اگر آنها را دین بدانند، عملی نخواهند بود.

برای اینکه یک جنبش یا سازمان بتواند دین و در نتیجه جنبش نوپدید دینی محسوب شود باید چیزهایی در آن باشد که به طرز معقولی، دینی به حساب آیند. یک نکته قابل طرح این است که دین وفاداری انحصاری را می‌طلبند. با صرف این حقیقت، مذهب علم‌شناسی، تی. ام و سوکا گاکای به این دلیل که مدعی اند که با هر آنچه آن دین دیگر دنباله‌روی آن است همسو هستند، خارج می‌شوند. به یقین پروتستانتیسم اوانجیلی^۲ به طور خاص ممکن است از وفاداری‌های دیگرستیز ناخرسند باشد، چون هم‌نظر با ادیان سامی به عقیده «خدای غیرتمند» که پیروی انحصاری را می‌طلبد، باور دارد. ادیان شرقی به صورت فراگیر عمل نمی‌کنند، بلکه به طالبان اجازه می‌دهند تا از هر امکان خاصی که در زمان‌های خاص به آن نیازمندند و دین ارائه‌کننده آن است، استفاده کنند. یک نمونه قابل استناد کشور کره است که در آنجا ترکیب کنفوسیوس، بودیزم و شمنیسم برای افراد در جهت اهداف گوناگون نشان، امری عادی است.

تعریف «دین» در میان دانشمندان همچنان مورد مناقشه است. به لحاظ تاریخی، تفکیکی میان کسانی که در پی یک تعریف «ماورالطبیعی» هستند و دیگرانی مانند بینگر که به سمت یک تعریف «کارکردی» رفته‌اند، وجود دارد. برخی دیگر به معرفی شماری

از ویژگی‌های برجسته دین مبادرت کرده‌اند که از آن جمله نینیان اسمارت^۱ است که دست‌کم شش «قلمرو» را که به عقیده وی شاخصه‌های دین هستند، دسته‌بندی می‌کند: قلمرو تجربی، عرفانی، عقیدتی، اخلاقی، مناسکی، و اجتماعی یا نهادی. تلاش برای حل مشکل تعریف دین در اینجا کاری واقع‌گرایانه نیست، اما به این نکته می‌توان بسنده کرد که یک سازمان، جنبش، ایدئولوژی یا جهان‌بینی برای آنکه صلاحیت انتساب دین را داشته باشد باید حداقل این انتظارات را برآورده سازد. به طور مشخص، کسی ممکن است بگوید که یک دین راستین باید دست‌کم یک یا احتمالاً تعدادی بیشتر از آنچه را در پی می‌آید ارائه کند:

۱. پاسخ به پرسش‌های غایی و بنیادین نظیر: چرا در اینجا هستیم؟ بعد از مردن من چه اتفاقی می‌افتد؟ آیا خدا یا قدرت فوق طبیعی‌ای وجود دارد که جهان را خلق کرده، بدان دوام بخشد؟

۲. آیین‌هایی شعائری برای نشانه‌گذاری وقایع کلیدی در زندگی افراد در سیاق پاسخ‌های فوق.

۳. فنون و راهبردهایی برای انطباق با زندگی؛ این امر باید ناظر به زندگی به عنوان یک کل باشد؛ نه آنکه صرفاً به بخش‌هایی از زندگی، مانند قابلیت شخصی یا توانایی فرد برای موفقیت در یک کار نظر داشته باشد.

۴. نوعی راهنمایی برای زندگی در قالب مجموعه‌ای از قوانین اخلاقی. (این ویژگی می‌تواند به طور رسمی تنظیم شده باشد، مانند ده فرمان یهودی - مسیحی یا احکام دینی بودایی، یا به طور ضمنی باشد.)

من معتقدم که این مؤلفه‌ها به ما کمک می‌کند تا چیزی را که حقیقتاً دین است از آنچه چنین نیست جدا کنیم. برای نمونه، تی.ام - چنانکه پیروانش بیان می‌دارند - صرفاً یک فن است؛ با اینکه فرد را قادر می‌سازد تا از عهده زندگی برآید اما هدفی را که ورای وجود انسانی نهفته باشد (مانند موکشا) یا مناسک یا راه یا اخلاقی عرضه نمی‌کند. تی.ام برخلاف جنبش‌های برآمده از هندو، دژمه^۲ یا دسته‌ای از مقررات معنوی را که از سرشت جوهری فرد بیرون کشیده می‌شود برای پیروانش تجویز نمی‌کند. در مقابل، مذهب علم‌شناسی دارای جهان‌شناسی‌ای است با تبیین‌های خاص درباره زندگی قبل و

بعد از زندگی کنونی، اخلاقی ویژه و نیز مناسک و مراسم خاص. ادیان به اصطلاح «ادیان خود»^۱ که گاهی «کیش‌های روان‌درمانی» و گاهی «جنبش نهفته بشری» خوانده می‌شدند دارای ویژگی‌هایی هستند که با دین همخوان است. وجه بارز جنبش دارالتعلیم ارهارد نه تنها این است که دارالتعلیم‌های خود را به عنوان ابزاری برای رشد قابلیت فرد ترویج می‌کند، بلکه پیام وارنر ارهارد این است که گرچه عدم کارایی زندگی کامل شرکت‌کنندگان بایسته توجه است، اما هدف «تحول فردی» است. قدر مسلم این است که جهت‌گیری ادیان بالقوه بشری، نداشتن مناسک است؛ به رغم آنکه یکی از اعضای [نهضت] مفسران^۲ به من گفت که این امر ناشی از نورستگی و حیات کوتاه آن نهضت است و اگر این نهضت ادامه می‌یافت به دنبالش این تحول نیز واقع می‌شد.

جنبش چیست؟

با ارائه برخی نظرات درباره دین باید روشن شده باشد که برخی سازمان‌ها و جنبش‌ها که نوعاً داخل عنوان جنبش‌های نوپدید دینی هستند، به هیچ روی جزو دین به حساب نمی‌آیند، اما یا جزو گروه‌های مقبول در میان مذاهب دینی هستند، یا صورت‌هایی اند از معنویت‌گرایی‌ای که پیروانش سازمان رسمی‌ای را که معمولاً در پیوند با دین اصیل است رد می‌کنند. در واقع، خود واژه «جنبش دینی» تا حدی تناقض‌نما است: جنبش‌ها، سست، و اغلب انفجاری و نوآورانه هستند و به سمتی پیش می‌روند که اعضای رسمی کاملاً مشخص را از دست بدهند؛ در مقابل، ادیان و سازمان‌های دینی کاملاً سازمان‌یافته، و اغلب دارای قواعدی روشن هستند که مشخص می‌کند چه کسی به آنها تعلق دارد و چه کسی به آنها تعلق ندارد. از این رو، درحالی‌که سوکاگاکای، خانواده،^۳ و کلیسای اتحاد آشکارا دینی هستند، انبوهی از جنبش‌ها و سازمان‌های معنوی‌ای وجود دارند که حقیقتاً نمی‌توان آنها را دین محسوب کرد.

جنبش عصر جدید^۴ یک نمونه از این دست است؛ جنبشی غیرقابل وصف، با یک سازمان رسمی کوچک و عضویت اندک که پیروانش اغلب به صراحت، دین سازمان‌یافته، به ویژه مسیحیت سنتی را رد می‌کنند. دیگر جنبش‌هایی که اغلب زیر

1. Self Peligions

2. Exegesis

3. Family

4. New Age movembnt

عنوان جنبش‌های نوپدید دینی گنجانده می‌شوند و دارای سازمانی هستند که به طور انحصاری به یک سنت دینی پدر تعلق دارد، مانند اپس دئی، نشو-کاتچومینیت،^۱ فوکولار^۲ و حافظان عهد^۳ هیچ‌کدام دین مستقل نیستند، و در عین حال در پی اجرای دوباره ارزش‌های سنتی کاتولیسیم رومی یا پروتستانیزم اوانجیلی محافظه‌کار هستند. آنان اخلاق جدید و مناسب متفاوتی را ارائه نمی‌کنند البته شاید بتوان اعمال استغفاری اپس دئی را استثنا کرد.

آیا اینها موضوعاتی موجه برای گنجاندن در مطالعه جنبش نوپدید دینی هستند؟ به یقین پیدایش، رشد، آموزه‌ها و اعمال اینها همه مورد توجه دانشمندان جامعه‌شناس و دین‌پژوه قرار دارد، اما هر سازمان یا جنبش دینی‌ای که در این اواخر شکل گرفته، شایستگی تحقیق جدی علمی دانشمندان را نیافته، یا توجه جنبش ضدفرقه‌ای را به خود معطوف نداشته است. از این دست جنبش‌ها می‌توان از انجمن موتورسواران^۴ و [سازمان] مسیحی مبارزه برای خلع سلاح اتمی^۵ نام برد که هر دو به یک معنا جنبش نوپدید دینی هستند، اما هنوز با دیگر سازمان‌ها و جنبش‌های پیش‌گفته آشکارا متفاوت‌اند. برای اینکه بتوان گروهی را یک جنبش نوپدید دینی محسوب کرد بدیهی است که باید آن گروه متاعی را ارائه کند که آشکارا امری دینی باشد؛ نه یک سرگرمی جنبی، مانند موتورسواری یا یک دستور کار سیاسی.

نمونه‌های بالا روشن می‌سازد که برای تعیین اینکه کدام یک از سازمان‌ها و جنبش‌ها در مقوله جنبش‌های نوپدید می‌گنجند و کدام یک از آن خارج‌اند، راه هموار و روشنی پیش‌رو نداریم. یک عامل مؤثر در تشدید این مشکل تنوع زیادی است که نه تنها در خود این گروه‌ها که حتی در نوع گروه‌هایی که مورد توجه شخصیت‌های علمی، چهره‌های ضدفرقه و رسانه‌ها قرار گرفته است، وجود دارد. اگر گریزی از ارائه یک تعریف مناسب از این حوزه مطالعاتی نباشد، باید یک سنخ‌شناسی از گونه‌های مختلف گروه‌های دینی و معنوی عرضه شود. آنچه در پی می‌آید، بیشتر کوششی مقدماتی است که با هدف به‌دست‌دادن یک دسته‌بندی از این گروه‌ها انجام گرفته است:

دسته اول: گروه‌های معنوی‌ای هستند که بدون هرگونه مشکلی می‌توان آنها را «ادیان

1. Neo-Catechumenate

2. Focolare

3. Promise Keepers

4. Motorcycleists' Association

5. Christian Campaign for Nuclear Disarmament

جدید» یا «سازمان‌های نوپدید دینی» دانست. آنها در قالب زمانی ۱۵۰ ساله‌ای که پیش‌تر از آن سخن گفتیم می‌گنجند، خارج از ادیان اصیل‌اند و دارای آن سطح از سازمان و توسعه که ویژگی یک گروه دینی رسمی است، می‌باشند. نمونه‌های این دسته عبارت‌اند از: کلیسای اتحاد، خانواده، ارتش عیسی، سوکاگاکای و کلیسای علم‌شناسی.

دسته دوم: جنبش‌های معنوی‌ای هستند که فاقد سازمان رسمی که شاخصه ادیان است بوده، پیروان آنها اصولاً تمایل دارند که بیشتر از معنویت بگویند تا از دین، و حتی دین سازمان‌یافته را رد می‌کنند. نمونه‌های این دسته عبارت‌اند از: جنبش عصر جدید، رب‌النوع معنویت^۱ و احتمالاً ویکا^۲ و بت‌پرستی [جدید]^۳.

دسته سوم: گروه‌های نوآور و اصلاح‌گرایی هستند که در درون ادیان سازمان‌یافته وجود دارند، مانند آپس‌دئی.

بدیهی است که بیشتر مذاهب بزرگ دینی مجموعه‌ای متنوع را از گروه‌های مورد علاقه ایجاد کرده‌اند: لیگ‌های زنان، سازمان‌های مربوط به جوانان، گروه‌های مناسکی یا موسیقایی. این گروه‌ها به طور عادی در حوزه‌های مطالعات جنبش‌های نوپدید دینی نمی‌گنجند؛ گاهی این گروه‌ها می‌توانند نوآور باشند، اما معمولاً سنت‌های دین اصیل یا مذهبی را که از آن نشأت گرفته‌اند، به چالش می‌کشند. در مقابل، جنبشی که وضع موجود را نقد می‌کند، مانند برکت تورتو^۴ چیزی بیشتر از یک تحول اندام‌وار طبیعی را در مسیحیت ایجاد می‌کند که نوعی به چالش کشیدن شیوه‌های رسمی تر عبادت است و بر این اساس در نظر بسیاری از مسیحیان اصیل مورد سوءظن بوده، حتی دشمن به حساب می‌آیند.

دسته چهارم: دسته‌ای از علائق که نوعاً با معنویت در ارتباط‌اند: شفابخشی^۵، مراقبه^۶ تجسم‌بخشی^۷ و تمرین‌هایی که اغلب «راززانه» نامیده می‌شوند، مانند فال‌گیری، قبالا و شاید واسطه‌گری در احضار روح، اگرچه به عنوان نمونه جای‌دادن رکیبی^۸ در طبقه دین جدید اقدامی نامناسب است، اما دست‌کم، یک پدیده دینی جالب توجه و به یقین ارزشمند و مهم برای تحقیق علمی است.

دسته پنجم: و نهایت اینکه سازمان‌ها و جنبش‌هایی وجود دارند که مهارت‌ها و

1. goddess spirituality

2. Wicca

3. [New] Paganism

4. Toronto Blessing

5. healing

6. Meditation

7. Visualzation

8. Reiki

خدمات خاصی را ارائه می‌کنند که بسیاری از آنها زیر چتر اصطلاح «جنبش بالقوه بشری» جمع می‌شوند: بیوفیدبک،^۱ بیوریتمس^۲ برنامه‌ریزی [برای رفع] اضطراب زبانی و مهارت‌هایی برای فعالیت‌هایی چون مانند فروش تلفنی^۳ (مفسران،^۴ در حال حاضر: شرکت با مسئولیت محدود برای برنامه‌ها).^۵ در حالی که اصل پدیده دینی بودن این نمونه‌ها به شدت مورد تردید است، پیروان آنها اغلب مدعی‌اند که این مهارت‌ها یا نتایج دارای یک بعد روحانی مهم هستند. اینکه آیا چنین پدیده‌هایی باید دل‌مشغولی دین‌پژوه باشد یا خیر، موضوعی است که نیازمند بحث بیشتر است؛ اما به یقین می‌توان تصدیق کرد که آنها اگرچه از موضوع مطالعات دانشمند دین‌پژوه خارج هستند، بخشی از یک موضوع جامعه‌شناسان به حساب می‌آیند.

این پنج دسته انعطاف‌ناپذیر نیستند؛ پس تجسم بخشی عملی است مربوط به یک سازمان دینی خاصی مانند حلقه غربی آیین بودا و از این رو، به یک لحاظ مورد توجه بخش‌هایی از جنبش عصر جدید است یا می‌تواند عملی لحاظ شود که هدفش تأمین منافع مشخص در عرصه عمل، مانند افزایش اعتماد به نفس، سلامت بیشتر یا چیزهای دیگری از این قبیل است. وجود دسته‌های متداخل ضرورتاً یک ضعف نیست، بلکه حاکی از پیچیدگی و سرشت چند بُعدی شکل‌های جدید معنویت است.

با توجه به این تنوع و پیچیدگی اینک زمان آن فرارسیده است که دانشمندان از خود پرسند که آیا طبقه منحصر به فرد «جنبش‌های نوپدید دینی» به قدر کافی موضوعی را که معمولاً گزارش‌ها را داخل در چارچوب آن می‌پندارند پوشش می‌دهد؟ شاید اصطلاح جدیدی مانند «سازمان‌ها و جنبش‌های نوپدید دینی» لازم باشد که ارائه‌کننده یک نشانه روشن‌تر از پدیده‌هایی باشد که در این قلمرو نگاه‌ها را به خود معطوف داشتند. متأسفانه اصطلاح «جنبش‌های نوپدید دینی» چنان فراگیر و همه‌فهم شده است که چنین تغییری را مشکل می‌سازد، اما برای تصدیق اینکه این اصطلاح با این گستره مطالعات آکادمیک کاملاً منطبق نیست، بسیار دیر شده است.

1. biofeedback

2. biorhythms,

3. telephoning selling

4. Exegesis

5. programme Ltd